

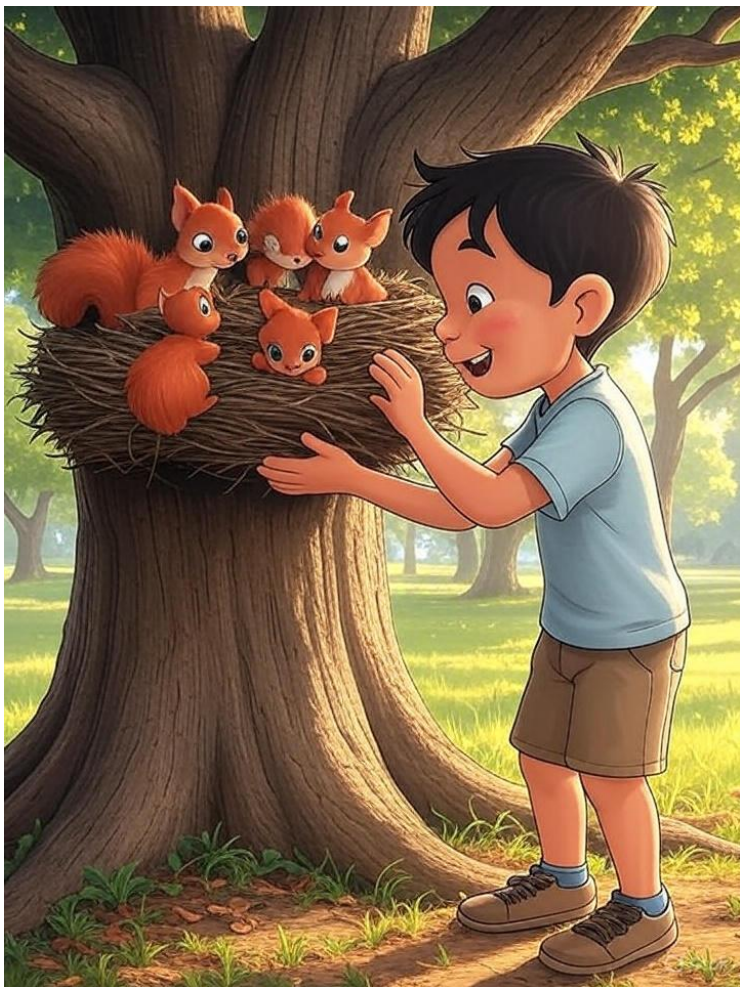
کتاب راز درخت بلوط

تهیه شده به کمک هوش مصنوعی

www.kdadeh.ir

پیام رسان ایتا:

<https://eitaa.com/schoolhoosh>



پویا، پسر بچه هشت ساله، یک راز بزرگ داشت. او در پارک، لانه یک سنجاب قرمز زیبا را روی درخت بلوط قدیمی پیدا کرده بود. سنجاب چهار بچه کوچک داشت که تازه چشم باز کرده بودند.

پویا هر روز بعد از مدرسه به دیدن آنها
می‌رفت اما این راز را با کسی در میان
نگذاشته بود. حتی با بهترین دوستش، امیر.
او می‌دانست اگر کسی جای لانه را بداند،
ممکن است با سروصدا یا دست زدن به
بچه‌ها، باعث ترس سنجاب مادر شود.





یک روز امیر از پویا پرسید: «چرا همیشه
بعد از ظهرها ناپدید می‌شی؟»
پویا فقط لبخند زد و گفت: «یک راز کوچک
دارم. وقتی مطمئن شدم که امن است، به تو
هم می‌گویم.»

چند هفته گذشت. بچه سنجاب‌ها بزرگ شدند و یاد گرفتند از درخت پایین بیایند. یک روز پویا دست امیر را گرفت و او را به پارک برد. همانجا، در سایه درخت بلوط، هر دو تماشا کردند که خانواده سنجاب‌ها با خیال راحت بازی می‌کنند.





یک روز امیر از پویا پرسید: «چرا همیشه
بعد از ظهرها ناپدید می‌شی؟»
پویا فقط لبخند زد و گفت: «یک راز کوچک
دارم. وقتی مطمئن شدم که امن است، به تو
هم می‌گویم.»

امیر با چشمانی گرد شده گفت: «چه راز قشنگی!
حالا می‌فهمم چرا آن را پیش خودت نگه
داشتی.» پویا احساس غرور کرد. او یاد گرفته بود
که بعضی رازها را باید نگه داشت، نه برای
پنهانکاری، بلکه برای محافظت از چیزهای زیبا.

